

علوم انسانی بومی و تمدن‌سازی اسلامی؛ موانع، راهکارها و قابلیت‌ها

alibakhshi21@yahoo.com

عباس علی‌بخشی / کارشناسی ارشد علوم سیاسی، پژوهشکده انقلاب اسلامی، تهران

دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۱ - پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲

چکیده

علوم انسانی با تشکیل یک شبکه معرفتی، می‌کوشد تجربه‌های قابل حصول جهان اجتماعی - تاریخی انسان را در فهم صورت گرفته، شکل داده تا آن را به سطح شناخت عینی برساند. با بومی کردن علوم انسانی، می‌توان روش‌ها، ابزارها و قالب‌های تئوری علوم انسانی موجود را اسلامی کرد. به عبارت دیگر، ما به دنبال تولید علوم هستیم که سه وظیفه فوق را مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی اسلامی، در چارچوب مشخص انجام دهند. بر این اساس، در تحقیق حاضر ابتدا موانع و چالش‌های بومی‌سازی علوم انسانی مورد بررسی قرار گرفته، چرایی بومی‌سازی علوم انسانی تبیین، و آن‌گاه راهکارها و قابلیت‌های علوم انسانی بومی در گستره تمدن‌سازی اسلامی بیان می‌شوند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که علوم انسانی بومی، گامی مهم در راستای تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی است و این توانایی را دارد تا کارایی‌ها، قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها، نوآوری‌ها و مقبولیت‌های خود را نمایان سازد.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی، بومی‌سازی، تمدن اسلامی، چالش‌ها، ظرفیت‌ها

مقدمه

رویکرد مکتب اومانیسیم، که در فلسفه سیاسی به تعریف رابطه دولت با فرد و جامعه و به عکس می‌پردازد، کاملاً رویکردی ماتریالیستی بوده و برای نقش الوهیت در علوم انسانی، اهمیت چندانی قائل نشده است. در حالی که علوم انسانی در جوامع شرقی در طول تاریخ، از مذهب و معنویت جدا نبوده و در تمدن‌سازی اسلامی، علوم انسانی نقش اساسی و ویژه‌ای دارد؛ زیرا انسان به عنوان کانون آفرینش و به عنوان موجودی دارای اختیار و متصرف در کائنات، نقش غیرقابل انکار و تعیین‌کننده‌ای در معارف دینی دارد. پرداختن به جایگاه علوم انسانی از این منظر، گره‌گشای مسائل پیش‌رو در تمدن‌سازی اسلامی می‌باشد. همچنان که علوم انسانی چنین نقشی را در ساخت تمدن غربی برعهده گرفته است و به گفتمان‌سازی و هویت‌پردازی برای تمدن غربی، از قبیل حقوق شهروندی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، حریم خصوصی افراد، حق رأی، دموکراسی و مشارکت در ساختار سیاسی جامعه و... پرداخت و امکان ترمیم و بازسازی تمدن غربی را فراهم کرده است. علوم انسانی، این مهم را در احیاء تمدن اسلامی - ایرانی، در جامعه ما برعهده دارد. بر این اساس، پرسش‌های مطرح در این پژوهش، عبارتند از:

- چالش‌ها و موانع بومی‌سازی علوم انسانی در جامعه اسلامی - ایرانی چیست؟

- مبانی و حدود بومی‌سازی علوم انسانی چیست؟

- راهکارهای علوم انسانی بومی، در گستره تحقق تمدن نوین اسلامی چیست؟

بaldنگی فکر، اندیشه و ایدئولوژی انقلاب اسلامی، مستلزم ورود به حوزه‌های جدیدی است که عارض بر فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی ما شده است. آفرینش مفاهیم جدید و تثبیت مفاهیم برآمده از انقلاب اسلامی، مستلزم پویایی و نوآوری در همه عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است، این مهم زمانی تحقق می‌یابد که عرصه علوم انسانی از پویای لازم برخوردار باشد تا بتوان ارزش‌ها و تفکرات انقلابی را در یک ساختار منظم فکری، که توان اقتناعی کامل را داشته باشد، سامان داده و آن را در گستره جهانی عرضه کنیم. بهره‌گیری از علوم انسانی برای تمدن‌سازی، به معنای اقتباس صرف به شکل کاملاً غربی آن نیست؛ چرا که این شیوه، ما را به بی‌راهه برده، به وابستگی و دوری از ارزش‌ها و معیارهای منطبق با جامعه خویش می‌انجامد، بلکه منظور استفاده از علوم انسانی، به شکل بومی شده آن و تطبیق این علوم، با معیارها و موازین اسلامی جامعه در فرایند کلان و مهم تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی است.

تعریف مفاهیم

۱. بومی‌سازی

«بومی‌شدن» ناظر به فرآیند طبیعی تعامل ارگانیک بین فرد، زبان، تاریخ و تجربه یک جامعه در تعامل با علم است. از این منظر، علم امری انسانی است که در عین انسانی بودن و برخوردار بودن از قابلیت

جهان‌شمول و نسبی نبودن، می‌تواند قابلیت تحقق در شرایط گوناگون انواع جوامع را پیدا کند. بنابراین، می‌توان گفت: در سطح کلان، بومی‌سازی نوعی سیاست یا خط‌مشی متأثر از گفت‌وگوهای مختلف مسئله بومی می‌باشد که سعی در هدایت سازمان‌یافته علم، به سوی بهره‌برداری از آن در «جامعه معین» را دارد (فاضلی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۷). از این رو، دانش نظری و علوم انسانی در عین انسانی، همه‌جایی و فرامکانی بودن برای تحقق، نیازمند توجه به اقتضائات بومی، یعنی مکانی و زمانی دارد. اما از آنجا که ساخت علوم انسانی در فرهنگ‌های گوناگون شکل می‌گیرند، موضوع بومی‌سازی مستلزم پذیرش این واقعیت است که برخی قالب‌های فکری از فرهنگ‌های دیگر عارض بر فرهنگ ما شده است. در این عرصه، مسئله این است که چه مقدار از این کالای فرهنگی وارداتی، برای ما مفید است و می‌توان آنها را با نیازها، وضع اجتماعی و مبانی اعتقادی خود تطبیق داد و به اصطلاح، آنها را بومی کرد. به عبارت دیگر، این علوم صبغه فرهنگی و هویتی غیر را دارند و حامل ارزش‌ها و مبانی فرهنگی خودشان هستند (موحد ابطحی، ۱۳۸۵، ص ۱۵). اینجا است که ما برای درک حقایق زندگی انسان، انگیزه‌ها و اهداف از یک سو، و شدن انسان و بر ساختن جامعه از دیگر سوی، نیازمند تحلیل بافت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هستیم که در آنها واقع شده‌ایم؛ زیرا تا در نیابیم راه نمی‌توان رفت و در یافتن، نیاز به دو نوع آگاهی دارد. آگاهی برای دریافت و چگونگی آن، یا آگاهی روشی مانند منطق و خوددریافت. به علاوه، باید تصدیق کرد که انگیزه‌های ذهنی و روابط بین فردی و جمعی در اساس، تحت تأثیر تغییرات اجتماعی بزرگ جوامع نیز قرار دارند. این امر، بر ضرورت نزدیکی عین و ذهن تکیه دارد.

۲. علوم انسانی (Humanities)

علوم انسانی، مجموعه‌ای از رشته‌ها و شاخه‌های علمی است که موضوع محوری آنها «انسان» به معنای کلی آن است. این رشته‌ها، گستره وسیعی از حقوق، اقتصاد و جامعه‌شناسی گرفته تا ادبیات، زبان‌شناسی و روان‌شناسی و... را شامل می‌شود. علوم انسانی، از ریشه‌ای‌ترین مبانی و مقدمات فکری و فلسفی آغاز شده و تا مصداقی‌ترین کاربردی‌ترین دانش‌های مورد نیاز بشر امتداد دارد. در واقع، علوم انسانی شاخه‌ای از دانش بشری است که مطالعات و تأملات انسان درباره خودش را از زوایای گوناگون در بر می‌گیرد. علوم انسانی مشتمل بر بخش‌های مشترک از تجارب انسانی است که زمینه پیوند انسان‌ها را با یکدیگر فراهم می‌سازد، آگاهی فرد را نسبت به خود و دیگران افزایش می‌دهد، درک حال و شکل‌دهی به آینده را تسهیل می‌بخشد و ما را قادر می‌سازد نسبت به ابعاد مختلف و پیچیده زندگی انسانی، تفکر کنیم و سؤالات اساسی و مهمی را از ارزش‌ها، اهداف و معنای زندگی به شیوه‌ای دقیق و سیستماتیک و با مدد از تحلیل‌ها و ارزشیابی‌های کیفی طرح نماییم (عزیزی، ۱۳۸۷، ص ۵).

۳. تمدن (civilization)

«تمدن» از نظر لغوی، عبارت از شهرنشینی، اخلاق مردم شهرنشین را پذیرفتن، از حالت خشونت و جهل به حالت معرفت و شهرنشینی انتقال یافتن و به طور خلاصه، روش‌ها و اسباب شهرنشینی را اختیار کردن است (جر، ۱۳۹۱، ص ۶۵۳). در فرهنگ‌های عربی، واژه «تمدن» به معنای حضارة (تمدن، شهرآئینی)، نقطه مقابل بدات (بادیه‌نشینی) به کار رفته است (زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۱۱۴). در فرهنگ‌های جدید، «تحضر» به تمدن و «حاضر» به شهر بزرگ اطلاق می‌شود. در ادبیات فارسی، تمدن به معنای همکاری افراد جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و انس گرفتن با آداب و اخلاق شهریان به کار می‌رود. در نگاه جامع، واژه «تمدن»، از ریشه «مدینه»، «مَدُن» و «مدنیت»، به معنای خروج از بادیه‌نشینی و گام نهادن در راستای نهادینه شدن امور اجتماعی و عمران یافتن است. حاکمیت، نهادهای حکومتی، نظم‌پذیری، شهرنشینی، تعالی فضائل انسانی، همانند علم و هنر از علائم مدنیت اجتماعی و تعالی فرهنگی است (معین، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵۰).

۴. تمدن اسلامی (Islamic civilization)

با پیدایش اسلام و انتشار سریع و گسترده آن، در میان اقوام، ملل جلب و جذب فرهنگ‌های گوناگون بشری، بنای مستحکم و عظیمی از فرهنگ و تمدن انسان پایه‌گذاری شد که در ایجاد آن ملل و نژادهای مختلفی سهیم بودند. این ملل، با ارزش‌ها و ملاک‌های نوین اسلامی موفق به ایجاد تمدنی شدند که بدان «تمدن اسلامی» گفته می‌شود. از این‌رو، تمدن اسلامی، تمدن یک ملت یا نژاد خاص نیست، بلکه مقصود، تمدن ملت‌های اسلامی است که عرب‌ها، ایرانیان، ترک‌ها و دیگران را شامل می‌شود که به وسیله دین رسمی، یعنی اسلام و زبان علمی و ادبی، یعنی عربی با یکدیگر متحد شده بودند (ولایتی، ۱۳۸۴، ص ۱۹). این تمدن، به درجه‌ای از عظمت، کمال و پهناوری رسید که آگاهی از همه جنبه‌های آن و احاطه بر همه انحای آن کاری بس دشوار است (قربانی، ۱۳۷۴، ص ۱۸). تمدن اسلامی، بیش از همه تمدن‌ها به علم و دانش اهمیت داده و کهن‌ترین دانشگاه‌های جهان را پدید آورده است و با تلفیق علوم گوناگون و افزودن بر آنها، میراث عظیم و تکامل یافته‌ای را تحویل بشریت داد. با این اوصاف، می‌توان گفت: منظور از «تمدن اسلامی» مجموعه افکار، عقاید، علوم، هنرها و صنایع می‌باشد که با الهام از آموزه‌های دینی توسط مسلمین پدید آمده است.

چالش‌ها و موانع بومی‌سازی علوم انسانی در ایران

طی دو قرن اخیر و با سیطره غرب، به وسیله پیشرفت‌های قابل ملاحظه در عرصه‌های مختلف علمی، نهضت ترجمه متون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، تمدن جدید غرب اوج گرفت و با کمک وسایل تکثیر و انتشار جدید، به آسانی در جوامع اسلامی رواج یافت. این امر، با توجه به شرایط موجود فکری مزبور از یک

سو، و وجود حکومت‌های ضعیف یا وابسته و غرب‌گرا، پیشرفت‌های خیره‌کننده غرب در علوم و فنون و عملکرد نخبگان سنتی و مذهبی از سوی دیگر، موجب ظهور گروه جدیدی از نخبگان تحت عنوان روشنفکران و تحصیل‌کردگان علوم جدید در جامعه اسلامی شد. این گروه، عمدتاً از علوم کلاسیک و سنتی، که تحت تأثیر و سیطره فرهنگ اسلامی با خصوصیت غیرجامع بود برید و به نوعی تسلیم راه‌آوردهای علوم و تمدن جدید غرب با ماهیتی غیردینی شد. در نتیجه، شکاف و جدایی دیگری که در پیکره جامعه اسلامی به وجود آمد، فقدان توانایی بالفعل و اندیشه دینی برای نقد و بررسی دستاوردهای غربی و عدم آشنایی و بیگانگی نخبگان جدید، با فرهنگ و تعالیم اسلامی این رویارویی را تشدید کرد. با این پیش‌زمینه، می‌توان چالش‌ها و موانع پیش‌روی بومی‌سازی علوم انسانی در ایران را در موارد زیر توضیح داد:

۱. نبود عزم و اراده جدی

مفهوم «بومی‌سازی» در علوم انسانی، به معنای شکل‌گیری علوم انسانی، یا بازسازی آن در یک فضای فرهنگی و تاریخی خاص است، به گونه‌ای که مسائل مطرح در علم، ناظر به نیازها و مشکلاتی است که پاسخ به آنها، دغدغه خاطر نظریه‌پردازان جامعه اسلامی باشد. از این‌رو، شناخت مسائل جامعه نقش مهمی در بومی‌شدن و نقش‌آفرینی این علوم دارد. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تاکنون نه تنها در سطوح رسمی داخلی، بلکه در حوزه جهانی تفکر و اندیشه، بحث‌های بسیاری پیرامون باز شدن افقی تازه پیش‌روی بشریت و ارائه اندیشه‌های جدید، یا گشوده شدن راهی متفاوت برای جوامع انسانی، از رهگذر این انقلاب مطرح شده است. به هر حال، وقوع انقلاب اسلامی ناظران و متفکران بسیاری از میشل فوکو تا رولاند رابرتسون را واداشت تا در برزخ میان عصر مدرن و پست‌مدرن، به واکاوی این رویداد عظیم پرداخته و در آئینه آن، به نقد دنیای مدرن بپردازند. با این حال، پرسش اصلی این‌جا است که چرا نباید روایت‌های متفکران و اندیشمندان داخلی حداقل در این مدخل علوم انسانی، با روایت‌های بیرونی هم‌وردی کند (اسفندیاری، ۱۳۹۰). غفلت در این حوزه‌ها و سایر حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی موجب شده است که اندیشمندان علوم انسانی جامعه ایران، نظام اندیشه‌ای خود را از غرب گرفته و به تحلیل و نقد بپردازند و نتوانند ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی و نیازهای جامعه خویش را درک کنند و با آن بیگانه شوند.

۲. در اولویت ملی نبودن

در ایران، کمتر توجهی از سوی دولت‌ها، نسبت به تحصیل خودبستگی در علوم انسانی، در همه عرصه‌ها در دوران معاصر شده است. از این‌رو، علوم انسانی به عنوان یک هدف ملی تعریف نشده است. یکی از کارکردهای بنیادین جوامع در جهان امروز، گسترش شناخت و معرفی فرهنگ بومی است تا بتوانند از این طریق، تمدن خود را به عرصه خودآگاه دانش بشری بکشاند و به جایگاه آن قوت بخشند (مایور، ۱۹۸۹، ص ۱۱). در دوره کنونی، مراکز

علمی و فرهنگی که بتواند برای تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی بسترسازی کنند، یا وجود ندارند یا از قابلیت و توان چندانی برخوردار نیستند.

۳. بیگانگی و ناکارآمدی نظام آموزشی

نظام آموزشی، تربیت‌کننده افرادی است که نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران جامعه و مسئولان اجرایی کشور را پرورش می‌دهد. در حالی که بنیان‌های معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی علوم انسانی در کشور ما ثمره تفکرات، اندیشه‌ها و نظریات دانشمندان غربی است و کمتر اثری از فرهنگ، هویت و ارزش‌های اسلامی - ایرانی در آن وجود دارد (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۸۷). می‌توان برخی مشکلات مبتلابه نظام آموزش و پرورش در کشور را فقدان فلسفه مبتنی بر مبانی تئوریک بومی، برخاسته از نظام ارزشی، فقدان مهندسی فرهنگی هدفمند، دوری از رسالت اصلی و پرداختن به حاشیه‌ها و جوانب فرعی، عدم مشارکت‌پذیری و تعامل با عقبه فرهنگی و ناتوانی در به‌کارگیری انبوه نیروهای متخصص و مجرب، عدم توفیق در مشارکت‌پذیر کردن آحاد جامعه و نهادهای موجود، اقتصادزدگی، سیاست‌زدگی، انزوای مقوله فرهنگ، تعلیم و تربیت در باور و عمل نهادهای حکومتی و مردمی، نگاه صرفاً مصرفی به آن و ناکارآمدی ساختاری دانست (روان، ۱۳۸۵، ص ۵). از این‌رو، دانش‌آموزان، دانشجویان و دانشگاهیان ما، به لحاظ هویتی در وضعیتی تعارض آلود و بحرانی قرار گرفته‌اند؛ چرا که ساختار یک نظام آموزشی مرتبط با همان فرهنگی است که در بافت آن عمل می‌کند. در نتیجه، این نیروها به دلیل مقلد بودن قدرت زاینده‌گری خود را از دست داده، نمی‌توانند به حل مسائل و مشکلات جامعه و نیازهای فکری آن در قالب نظریه‌های بومی، سیاسی، فرهنگی و هویتی پاسخ مناسب دهند. بنابراین، برای بومی‌سازی علوم انسانی در راستای تمدن‌سازی نوین اسلامی، نیازمند نظام آموزشی مبتنی بر هویت خودی و فرهنگ اسلامی - ایرانی، همگام با مقتضیات زمانی و پیشرفت‌های علمی هستیم. در غیر این صورت، و با تکیه بر نظام آموزشی متجدد و غرب‌گرا، سخن گفتن از بومی‌سازی گزاف و عاری از معنا خواهد بود. با وجود چنین نظامی در آموزش، حتی هویت‌سازی ایرانی و تقویت هویت خودی نیز معنای خویش را از دست می‌دهد.

۴. عدم تطبیق عینیت با ذهنیت

رفتار ما بازتاب بیش کلی ما از زندگی، یعنی از شخصیت و موقعیت خود در جهان خارج است. برای ما این جهان‌بینی، در کلمات گم می‌شود و ممکن است که هرگز به آن توجه نکنیم. اما به طور مداوم برداشت‌ها، شرایط و انگیزه‌های ما را تعدیل و کنترل کرده، احتمالاً در مرحله نیمه خودآگاه می‌ماند. پیش از این که این جهان‌بینی ما، را در تشخیص بین خوبی و بدی رهنمون باشد، ما را وا می‌دارد تا حقیقت را از غیرحقیقت، درستی را از نادرستی و بامعنی را از بی‌معنی متمایز بدانیم و برداشتی از جهان داشته باشیم، تا رفتارمان را با این الگوی معنی‌دار تطبیق

دهیم (موحد ابطحی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶). در حالی که یکی از بزرگ‌ترین معضلات نظری و عملی، بسیاری از روشنفکران و رجال علمی ما در قرون اخیر، فاصله بین اندیشه و نظریه با عمل و رفتار بوده است. به عبارت دیگر، فاصله داشتن عینیت‌های اجتماعی از نگرش‌ها، تصورات و ذهنیت اندیشمندان بوده است. این فاصله و مرز خطرناک بین نظر و عمل، یا ذهنیت و عینیت، نه تنها مانع تعامل با نظریه‌ها و اندیشه‌های گوناگون سیاسی و انطباق آنها با شرایط جامعه ما شده است، بلکه چون نوع نگاه غالب آنها در عرصه تئوری به طور کلی، معطوف به جغرافیای مکانی خاصی یعنی غرب و ایدئولوژی و فرهنگ خاص آن جغرافیا؛ یعنی تجدد و مدرنیته بوده است. از این رو، هم در عمل تحقق نظریه‌ها با مشکل عمومی مواجه شده و هم موجب ایجاد تزلزل در بنیادهای فکری جامعه سنتی ایران نیز گردیده است و به نوعی، اذهان افراد جامعه را دچار تعارض کرده است.

۵. تقارن اسلامی‌سازی و بومی‌سازی

یکی از موارد توضیح در مباحث مربوط به بومی‌سازی علوم انسانی و اسلامی شدن آن، درک درست از بومی‌سازی است. بومی‌سازی، همواره مستلزم اسلامی شدن نیست و حتی مستلزم دینی‌سازی هم نیست. تصور این که میان بومی‌سازی با اسلامی شدن یا دینی شدن ملازم است، اشتباه است؛ زیرا بومی‌سازی به معنای متناسب‌سازی امری با ظرفیت‌های موجود در تاریخ یک جامعه است. البته می‌توان تصور کرد که جامعه‌ای وجود داشته باشد که بی‌دین و در ضدیت با دین، تاریخ و سنت‌های به‌جای مانده خود باشد. در چنین جامعه‌ای، بومی‌سازی چه بسا معادل ترویج تفکر سکولاریستی، یا ضدیت با دین در نظر گرفته شود. اما از آنجا که در جامعه ایرانی، دین و دین‌داری، میراث به جای مانده از گذشتگان است، می‌توان در جامعه ما بومی‌سازی را معادل دینی‌سازی و اسلامی شدن تلقی کرد. روشن است که نوع و نحوه برداشت از اصطلاح مذکور، بسیار اساسی است؛ چرا که هر نوع افراط و یا تفریط در فهم آن، می‌تواند به سادگی مسیر و فرآیند بومی‌سازی علوم انسانی را منحرف کند و یک ضرورت فکری - فرهنگی جامعه‌ای را به آفت و آسیبی قابل توجه تبدیل نماید (جمشیدی، ۱۳۹۱، ص ۱۵). بر این اساس، با توجه به پیوندهای تاریخی و درهم تنیدگی دو عنصر مهم «اسلامیت» و «ایرانیت» در جامعه ایرانی، مبحثی که تحت عنوان بومی‌سازی علوم انسانی پیگیری می‌شود، چیزی جز اسلامی‌سازی علوم انسانی نیست.

شکل ۱: مهم‌ترین موانع بومی‌سازی علوم انسانی در ایران



چرایی بومی‌سازی علوم انسانی

۱. تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی

بومی‌سازی علوم انسانی، خود جزئی از یک کلان بزرگ‌تر تحت عنوان «تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی» است. به عبارت دیگر، هدف والایی که برگرفته از آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی است و این انقلاب را از سایر انقلاب‌ها متمایز ساخته است، تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی می‌باشد. از این‌رو، دستیابی به این هدف کلان، که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام پایه‌گذار آن بود، بومی‌سازی و خودکفایی در تمام حوزه‌ها بالأخص در حوزه علوم انسانی لازم و ضروری است. جهت تمدن‌سازی اسلامی - ایرانی، سیر مراحل ۵ گانه آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، کامل‌ترین دوره تحقق تمدن نوین اسلامی است. با بررسی و مطالعه دیدگاه‌های ایشان می‌توان گفت: فرآیند تحقق هدف‌های اسلامی، یک فرآیند طولانی و البته دشوار می‌باشد. ایشان به دفعات و در موقعیت‌های گوناگون، ضمن تأکید بر این که هدف ملت ایران و هدف انقلاب اسلامی، ایجاد یک تمدن نوین اسلامی است، تحقق تمدن اسلامی را نیازمند عبور از یک زنجیره منطقی می‌دانند: حلقه اول، انقلاب اسلامی، حلقه دوم، تشکیل نظام اسلامی، حلقه سوم، تشکیل دولت اسلامی، حلقه چهارم، تشکیل جامعه اسلامی و حلقه پنجم، تشکیل تمدن - امت اسلامی است. اینها زنجیره‌های مستمری هستند که به یکدیگر مرتبط می‌باشند.

شکل ۲: سیر رسیدن به تمدن - امت اسلامی با توجه به منظومه فکری مقام معظم رهبری



۲. قاعده نفی سبیل و اصل استقلال

آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء: ۱۴۱)، که به آیه نفی سبیل مشهور شده است و بر لزوم حفظ برتری مسلمانان بر کفار و مبارزه با تسلط آنان بر مؤمنان تأکید دارد. بر اساس این آیه، نفی بیگانگان و یا مبارزه با نظام سلطه، از اولویت‌های جمهوری اسلامی ایران است. این آیه، که با تفاسیر متفاوتی ارائه شده است، در دو قالب تکوینی و تبیینی ارزیابی شده است. در نگرش عمل‌گرایانه، به تلاش در مقابله با سلطه کفار و سد نفوذ آنان در جامعه اسلامی اطلاق شده است. از این‌رو، نفی سبیل ماهیت تعاملات یک دولت اسلامی با سایر کشورها را تعریف کرده و به مسدود کردن راه هر نوع نفوذ و سلطه کفار بر جوامع

اسلامی، در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و نظامی به معنای نپذیرفتن تحت‌الحمایگی، نفی ظلم، استبداد، استعمار، جایز نبودن مداخله بیگانگان در امور داخلی کشورهای اسلامی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی، تسلط مسلمین بر مقدرات و تدبیرات نظامی، عدم وابستگی اقتصادی و جلوگیری از نفوذ فرهنگی کفار بر آنان است (سجادی، ۱۳۸۳، ص ۶۰). بنابراین، بر اساس قاعده نفی سبیل، ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی و استقلال، جهت نظریه‌پردازی در حوزه‌های گوناگون این علوم لازم و ضروری است.

۳. هویت‌یابی

با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عملاً هویت اسلامی در کانون توجه جهانیان قرار دارد. چنین هویتی، در صدر اسلام و با محوریت پیامبر اسلام ﷺ و دعوت ایشان، که در کتاب، سنت و اهل بیت بازتاب و تداوم یافت، شکل گرفت. در طول تاریخ اسلام، چالش‌های گوناگونی در برابر هویت اسلامی شکل گرفت. هر چند فرهنگ و تمدن اسلامی، در برابر این چالش‌ها هرگز دچار بحران جدی نگردید، اما چالش مواجهه مسلمانان با استعمار غرب و چهره فکری و تمدنی آن، موجب گردید تا برخی از فرهیختگان جهان اسلام، شیفته غرب شده و هویت اسلامی مردم مسلمان را به فراموشی بسپارند. سال‌ها تلاش غرب و غرب‌زدگان داخلی جهان اسلام، توانست تغییری در هویت اصیل اسلامی مردم مسلمان ایجاد نماید. در نهایت، این امر با رهبری امام خمینی علیه السلام در انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و در برابر سیطره فرهنگ و هویت غربی، هویت اسلامی - ایرانی خود را بنا نهاد (نصری، ۱۳۸۷، ص ۱۲۰). بنابراین، از دلایل مهم علوم انسانی بومی، هویت‌یابی مستقل در تحقق تمدن‌سازی نوین اسلامی است.

۴. فرهنگ‌محوری

یکی دیگر از شاخص‌های انقلاب اسلامی ایران، فرهنگی بودن آن است. اگرچه دیدگاه‌های نظری مختلفی در مورد علل، انگیزه‌ها و اهداف انقلاب ایران وجود دارد، اما همگی آنها ماهیت و هویت فرهنگی آن را تصدیق می‌کنند. به گونه‌ای که نظریه فرهنگی انقلاب، در برخورد با انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت. فرهنگی بودن انقلاب اسلامی ایران، دو معنا دارد: نخست، نقش تعیین‌کننده عناصر، انگیزه‌ها و اهداف فرهنگی در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و دوم، بازگشت به فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای سنتی و بومی ایران است (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۶۵). از این رو، اگرچه انقلاب اسلامی ایران، انقلابی مدرن به معنای بهره‌گیری از ابزارهای مدرن برای برانداختن رژیم گذشته بود، اما هیچ نسبتی با پروژه مدرنیته نداشت، بلکه بر فرهنگ اصیل اسلامی استوار بود که آن را از همه انقلاب‌های مدرن متمایز می‌ساخت. ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، نظریه‌های انقلاب را با مشکل مواجه ساخت، بلکه پارادایم اثبات‌گرایی حاکم بر روابط بین‌الملل و نظریه‌های

جریان اصلی را به چالش کشید. این نظریه‌ها، به ویژه واقع‌گرایی، نقش قوام‌بخش و تکوینی برای ساختارهای غیرمادی و انگاره‌ای در روابط بین‌الملل قائل نیستند و بر ساختار مادی، ناشی از توزیع قدرت مادی تأکید می‌ورزند. حتی نظریه‌های فرهنگی نوظهور آن زمان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای برای فرهنگ‌های بومی و سنتی، خارج از گفتمان سکولار و مدرنیزاسیون قائل نبودند. در حالی که انقلاب اسلامی برگرفته از سنت‌های دینی و بومی ایران اسلامی است و ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی، برای تثبیت و رسیدن به اهداف خود را دوچندان می‌کند.

۵. آرمان‌خواهی

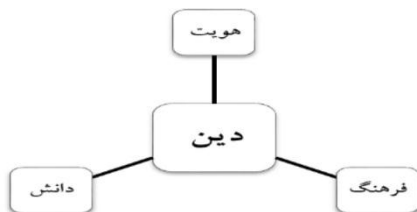
از خصایص انقلاب اسلامی ایران، که هیجان و اشتیاق زیادی در دل مردم مستضعف در سراسر جهان ایجاد نمود، آرمان‌خواهی آن است. آرمان‌خواهی، به معنای امید به آینده‌ای روشن و باشکوه است که نوید رهبری جهان را در سایه فراهم کردن شرایط ظهور امام عصر عجله، به دنبال دارد. این اصل، که در نظام فکری انقلاب اسلامی جایگاه والایی دارد، می‌تواند نقش ویژه‌ای در تعامل ما با جهان در دوران معاصر ایفاء کنند. آرمان‌خواهی در جمهوری اسلامی، ماهیتی قیام‌نگر داشته و نشانه‌ای از تحمل مصائب سیاسی و اجتماعی به خاطر گسترش عدالت است. بسیاری از کنش‌های سیاسی در ایران، با توجه به روحیه قیامت‌نگری قابل تبیین است. حتی می‌توان در ادبیات عامه، شعر و موسیقی جلوه‌های روحیه آرمان‌خواهی را مشاهده کرد. چنین نشانه‌های در کلام بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی نیز وجود دارد. آرمان‌نهایی، دستیابی به حکومت جهانی اسلام است که احکام اسلام در آن اجرا شود. در این جامعه، آرزوهای سیاسی بر واقعیت‌های محیطی پیشی می‌گیرد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۲۱۸). این مهم، در اصل ۱۵۴ قانون اساسی و مقدمه آن نیز آمده است. جمهوری اسلامی، برای دستیابی به آرمان‌های مزبور تمامی منابع و امکانات را تجهیز می‌کند تا به اهداف از پیش تعیین شده خود برسد. تعیین اهداف، در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به ارزش‌های اسلامی و نه منابع مادی تعیین می‌شوند و با اهداف سیاسی دول غربی، که صرفاً بر مبنای مصالح ماتریالیستی تدوین می‌شوند، همخوانی ندارد (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۳۳).

مبانی علوم انسانی بومی

مهم‌ترین نقش بومی‌سازی در عرصه علوم انسانی را بنیان‌های معرفتی و فرهنگی ایفاء می‌کنند. از این‌رو، بدون توجه، شناخت و در نظر داشتن آنها نمی‌توان از بومی‌سازی سخن به میان آورد. این بنیان‌ها، شامل فرهنگ، ادب، دین، اخلاق، معنویت، هویت، شخصیت اجتماعی، دانش، معرفت، آگاهی و حکمت است؛ یعنی ارکان فکری و اعتقادی، که جهت‌دهنده به فکر، اندیشه و در نتیجه دانش و معارف آنها است. در اینجا فرهنگ معنایی عام و فراگیر دارد. دین نیز در برگیرنده جهان‌بینی و ایدئولوژی و در قالبی دیگر اعتقادات، اخلاقیات و منش‌های رفتاری است. لذا ساختار سازنده اندیشه و معرفت، هر می‌متشکل از عناصر اربعه فرهنگ، دین، هویت و آگاهی است. مبنای

این ساختار، چیزی جز تأثیر و نقش آنها در ایجاد و شکل دادن به اندیشه و معرفت نیست. به علاوه، این چهار رکن عناصر متعددی را چون عرف، اخلاقیات، ادب، خردمندی، ایدئولوژی، جهان‌بینی و... را در بر می‌گیرند (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۷۴). از این‌رو، در بومی‌سازی نقش کلیدی دارند و اندیشه‌ساز و معرفت‌آفرین هستند.

شکل ۳: عناصر اصلی بومی‌سازی علوم انسانی در گستره تحقق تمدن نوین اسلامی



۱. دین

عنصر دین، مذهب و معنویت وحیانی در ایران، الهام‌بخش سایر مؤلفه‌های هویتی است، به طوری که نمی‌توان اسطوره‌ها، آداب، رسوم، میراث ادبی، زبانی و تاریخی را جدای از مضمون دینی آنها بررسی کرد. شهید مطهری معتقد است: اسلام با ورود خود به ایران، ضمن از بین بردن تشنه آراء و تکتک عقاید مذهبی، وحدت عقیدتی و دینی را جایگزین کرد و در آن فکر واحد، آرمان واحد و ایده‌آل واحد به وجود آمد. اسلام حصار سیاسی را از گرداگرد ایران در هم شکست، تا امکان شکوفایی استعداد ایرانی فراهم گردد و استعداد و نبوغ ایرانیان را هم به خودشان و هم به جهانیان نشان داد. به عبارت دیگر، ایرانی به وسیله اسلام، خود را کشف و سپس به جهانیان شناسانده است (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۳۶۳). از این‌رو، بومی‌سازی در عرصه علوم انسانی بنیانی معرفتی، سازنده، فرهنگی و هویت‌بخش دارد و آن دین و دین‌داری است و نظریه‌های بومی علوم انسانی، بدون توجه به این رکن مهم قابلیت اجرا و تحقق نخواهند داشت. همچنین، ضرورت دیگر بومی‌سازی علوم انسانی، انطباق و هماهنگی با عنصر شریعت و مکتب اسلام است؛ زیرا بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ ما را تشکیل می‌دهد. به طور کلی، حاصل تلاش بسیاری از اندیشمندان معاصر، این است که اسلام و فرهنگ آن، مردمی و منطبق بر فطرت انسانی است: «فطرة الله التي فطر الناس علیها» (روم: ۳۰). لذا اغلب متفکران ما، بر این باورند که اسلام به هیچ روی با علم و دانش، حقوق بشر، دموکراسی، وجود قانون و اموری از این قبیل سرستیز ندارد، بلکه در این مفاهیم پیش‌تاز می‌باشد (منصورنژاد، ۱۳۸۵، ص ۷۷).

۲. هویت جمعی (Collective identity)

دو حوزه مطالعات زندگانی شخصی و اجتماعی انسان، توجه به دو نوع کلی هویت انسانی را مدنظر قرار داده است: هویت فردی و هویت جمعی. هویت فردی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «جنبه‌هایی از شخصیت کلی فرد است

که او را از اشخاص دیگر متمایز می‌سازد» (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۳۲۲). اما هویت جمعی، در برابر هویت فردی قرار می‌گیرد و واحد تشکیل دهنده آن، گروه یا جماعتی خاص از انسان‌ها است. هویت جمعی، هویتی است که فرد در جامعه و در ارتباط با گروه‌ها، یا واحدهای اجتماعی موجود در جامعه آن را کسب می‌کند. بدون هویت اجتماعی، افراد یک جامعه (محلی، منطقه‌ای یا جهانی)، امکان برقراری ارتباطی معنادار و پایدار با یکدیگر نخواهند داشت. در نتیجه، نمی‌توان از وجود اجتماع مستقل سخن گفت.

به همین دلیل، هویت‌های جمعی سازنده تمدن و فرهنگ هستند که هم در شکل‌گیری علوم انسانی و هم در تعامل آنها با زیست‌بوم‌های خاص و مشخص نقش دارند؛ یعنی هم در طرح فراگیر و جهان‌شمول بودن آنها و هم در بومی کردن آنها نقش دارند. بدین معنا که با دارا بودن هویت مشخص و روشن، می‌توان به نظریه‌ها روی آورد و رنگ و صبغه هویتی خویش را بر آنها زد. بدین‌سان آنها را قابل انطباق با شرایط هویتی خویش ساخت. پس در بومی‌سازی علوم انسانی، هویت و تقویت آن، نقش اساسی و سازنده‌ای دارند. بدون هویت برخورد با قالب‌های فکری دیگر، قطعاً برخوردی انفعالی، خام و نتیجه آن تسلیم شدن است. اما با دارا بودن هویت مشخص و قدرتمند، می‌توان با علوم انسانی تعامل منطقی و هدفمند داشت و آن را در راستای پویایی هویت مطرح به کار گرفت. پس بومی کردن، در کنار عوامل متعدد برای تحقق به بنیادی بومی به نام «هویت بومی» و مستقل نیازمند است.

۳. فرهنگ

مفهوم «فرهنگ» همواره از رایج‌ترین، آشناترین و در عین حال پیچیده‌ترین و پرابهام‌ترین مفاهیم مورد استفاده در علوم اجتماعی است. از نظر اکثر محققان و صاحب‌نظران، ارائه تعریفی واحد از فرهنگ کاری بسیار دشوار است؛ زیرا فرهنگ مقوله‌ای پیچیده و مناقشه‌انگیز است و به قول سایمون ماندی (Simon Mandy)، یکی از شخصی‌ترین، پرتلهاب‌ترین و در عین حال، سیاسی‌ترین مقولات به شمار می‌رود. شاید به تعداد متفکرانی که در حوزه فرهنگ فعالیتی قابل توجه انجام داده‌اند، بتوان تعاریف متعدد از آن ارائه کرد (گوردن، ۱۳۸۱، ص ۸۲). آیت‌الله مصباح یزدی، سه گونه تعریف از فرهنگ ارائه می‌دهند. از نظر ایشان، در برخی تعاریف، فرهنگ دربرگیرنده اعتقادات، ارزش‌ها و اخلاق و رفتارهای متأثر از آن و همچنین، آداب، رسوم و عرف یک جامعه معین تعریف می‌شود. در گونه‌ای دیگر از تعاریف، آداب و رسوم شالوده اصلی فرهنگ تلقی می‌شود و صرفاً ظواهر رفتارها، بدون در نظر گرفتن پایه‌های اعتقادی آن، به عنوان فرهنگ یک جامعه معرفی می‌گردد؛ بالأخره، در پارهای دیگر از تعاریف، فرهنگ به عنوان «عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد» شناخته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱). بنابراین، می‌توان فرهنگ اسلامی را این‌گونه تعریف کرد: «مجموعه عقاید، باورها، ارزش‌ها، آداب و رسوم، الگوها، روش و شیوه‌های عمل أخذ شده از قرآن کریم و سنت معصومین علیهم‌السلام، که در پیروی از آنها، کوتاهی صورت نمی‌گیرد» (شرفی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳).

راهکارهای بومی‌سازی علوم انسانی در تمدن‌سازی اسلامی

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان قرائت‌های مختلفی از بومی‌سازی علوم انسانی را با توجه به جغرافیای مکانی و فرهنگی، به صورت ذیل نشان داد:

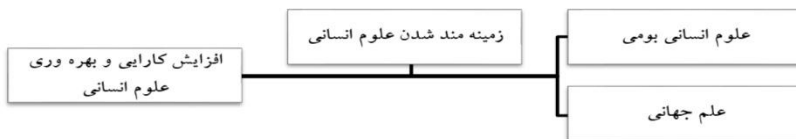
۱. بومی‌سازی بر اساس شکاف علم جهانی - علم بومی

دو عامل در به سیادت رسیدن (هژمونی شدن) یک گفتمان، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء می‌کند: اول، قابلیت حصول یا در دسترس بودن عناصر و ایده‌های آن، برای همگان. دوم، مقبولیت و مشروعیت انسانی آن، که مورد قبول هر فطرت سلیمی باشد. در شرایط خاص، یک ایده ممکن است صرفاً با تکیه بر عامل نخست، تنها بازیگر شود و قاعده بازی خود را به دیگران دیکته کند (تاجیک، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵). این دو عنصر، بیش از هر چیز بر معرفت و آگاهی و عقلانیت بنا می‌شوند. توجه به مقوله علم و بنیان‌های فلسفی و سیاسی در عرصه جامعه، موجب می‌شود ما ناآگاهانه و به سادگی به گزینش‌های سیاسی و فرهنگی، در سطح جامعه و نظام بین‌الملل، بدون توجه به ارزش‌های پذیرفته شده خود و عواقب مترتب به این انتخاب‌ها، عمل نکنیم؛ زیرا مقبولیت جهانی و در دسترس بودن یک عنصر فرهنگی و تمدنی، یا یک ایده و گفتمان را نمی‌توان دلیل بر صحت کارآمدی آن برای جامعه خود قلمداد کرد. پس این‌ها تنها شرط لازم برای کاربرد آن است، ولی شرط کافی نخواهد بود.

اما اشکالی که به علم و دانش و نظریات بومی وارد می‌کنند، این است که غالباً کاربرد مفهوم دانش بومی، از بار ارزشی داور و سیاسی پر می‌شود و در آن پرسش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علم و مسئله اعتبار آن، معمولاً به حاشیه رانده می‌شود. علم غربی یا به اصطلاحی دیگر علم جهانی، گاهی به صورت مفهومی به کار گرفته می‌شود که در معانی دانش و قدرت، آن طور که میشل فوکو توضیح داده است، هژمونی فرهنگ مسلط غربی را باز تولید می‌کند. این مفهوم، مبتنی بر کدگذاری دوتایی از کشورهای غربی در معانی فاعل شناسایی و دارای صلاحیت تولید دانش و کشورهای دیگر در معنای مفعول و موضوع شناسایی و فاقد این صلاحیت‌ها است. به عبارت دیگر، بر اساس این مفهوم، سایر دانش‌های محلی و بومی، در مقایسه با دانش تکنیکی و مدیریتی غربی، کم ارزش واقع می‌شوند (پتیناری، ۲۰۰۲، ص ۱۱۷). در همین ارتباط، أخذ علوم از جهان غرب نیز همیشه نمی‌تواند ما را به مقصد برساند، مگر اینکه با مقتضیات ما هماهنگ شده و بعد هژمونی کردن قدرت غربی از آن زائل گردد و چهره‌ای انسانی‌تر و موجه یابد؛ زیرا معرفت و دانش با توجه به ایمان و ایدئولوژی، می‌تواند دو چهره موجه و ناموجه داشته باشد. ثانیاً، بومی‌سازی برای ساخت و احیاء تمدن و فرهنگ خودی، باید مبتنی بر مقتضیات خاص جوامع بوده و بُعد غیرانسانی هژمونی کردن قدرت و سلطه را نداشته باشد. به عبارت دیگر، بومی‌سازی انسانی و فطری، هماهنگ با مقتضیات فطرت نوع بشر است. چنین تلاشی طبیعی است که می‌باید در چارچوبی فراگیرتر و انسانی‌تر،

که هم از قدرت و توان لازم برخوردار باشد و هم امکان تعامل منطقی و انسانی آن با دیگر قرائت‌ها از علوم انسانی را داشته باشد، صورت گیرد. برای درک بهتر در این باره، می‌توان با رسم شکل ذیل چگونگی زمینه‌مند شدن علوم انسانی بر اساس شکاف علم جهانی و علم بومی را نشان داد.

شکل ۴: زمینه‌مند شدن علوم انسانی بر اساس شکاف علم جهانی - علم بومی

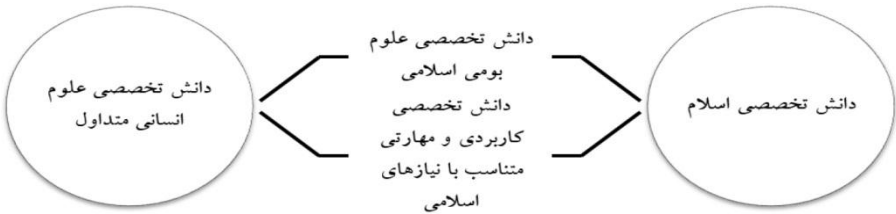


۲. بومی‌سازی بر اساس شکاف اسلام و علم جهانی - علم بومی

تاریخ علوم در کشورهای اسلامی، به سه دوره مختلف قابل تفکیک است: نخست، عصر شکوفایی تمدن اسلامی است و آنچه امروز «علوم انسانی» (تاریخ، مردم‌نگاری، علم اجتماع و...) نامیده می‌شود، یکی از سنت‌های موجود در میان دانشمندان آن دوره می‌باشد. طبری، بیرونی، مسعودی و... به عنوان متفکران اجتماعی اسلام، از چهره‌های شاخص این سنت بودند که با/این‌خلسون به اوج خود رسید و البته می‌توان گفت که به نوعی با رکود تمدن اسلامی متوقف ماند. دوره دوم، دوره تأسیس علوم انسانی در غرب، مصادف با حضور استعمار در کشورهای اسلامی بود. شرق‌شناسان در خدمت غربی، که در چهره استعمارگر ظهور یافته بود، نقش مهمی در معرفی علوم انسانی، به مستعمرات ایفاء کردند و نهادهای آموزشی جدید در برابر حوزه‌های قدیم، مراکز آموزش علوم جدید شدند. از این دوره، در کشورهای اسلامی، دو گرایش شکل گرفت. نخست، گرایشی که با استقبال از علوم انسانی جدید، به تحصیل و آموزش آن پرداخت و سپس، گرایشی که علوم انسانی را به عنوان علوم غرب استعمارگر قلمداد کرده و آن را مشکوک و نامطمئن ارزیابی می‌کرد (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۹۲). از نظر این گرایش، که از اقبال بیشتری برخوردار بود، علوم انسانی، علمی در خدمت استعمار بود که مطالعات مستعمرات را جهت پیگیری آگاهانه‌تر سیاست‌های خود دنبال می‌کرد. در نتیجه، این علوم از نظر ایشان، خنثی و غیرجانبدار نبود. پیوند علوم انسانی با غرب را که در چهره استعمارگر ظاهر شده بود، می‌توان اولین مانع برای استقرار این علوم در کشورهای اسلامی قلمداد کرد. مرحله سوم، از سال‌های ۱۹۷۰ آغاز می‌شود. از این دوره رویکرد غالب، تملک علوم انسانی، بومی و زمینه‌مند کردن این علوم بود. از طرفی، مستعمرات پیشین نمی‌خواستند صرفاً به دلایل سیاسی خود را از معرفتی که علوم انسانی تولید می‌کند، محروم کنند. این موضع، مسلمانانی بود که در آمریکا و اروپا تحصیل می‌کردند و بر اهمیت علوم انسانی و تقویت آن در حوزه کشورهای اسلامی تکیه می‌کردند. از سوی دیگر، ضرورت داشت تا این علوم را از منشأ تاریخی‌اش، که همان غرب استعمارگر بود، جدا کرد و بر جنبه فراملیتی آن تأکید نمود (بهنام، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹).

این موضع، به دنبال پیروزی جنبش‌های رهایی‌بخش سیاسی، که حال خواستار رهایی‌بخشی فرهنگی از علم استعمار نیز بودند، تقویت شد و به ایجاد دو گرایش انجامید. نخست، گرایشی که بر زمینه‌مند کردن علوم انسانی در موقعیت‌های متفاوت از شرایط تکوینشان، بر استعمارزدایی و چند زبانه شدن این علوم تأکید می‌کرد. سپس، گرایشی که مشخصاً با برجسته کردن دانش سکولار علوم انسانی، سیاست تصحیح و تکمیل آن را پی گرفته بود. اولین گرایش در مواضع جریان‌های چون پسااستعمارگرایی (Subalternes Studies) و مطالعات فرودستان بارز بود. دومین گرایش، در سیاست‌های اسلامی‌سازی، که در برخی از کشورهای اسلامی پیگیری می‌شد. با حضور جریان‌های اسلام‌گرا در عرصه سیاسی و مشخصاً پس از انقلاب در ایران و سیاست انقلاب فرهنگی، طرح اسلامی کردن علوم، که از سال‌های ۱۹۶۰ با کنفرانس مکه مطرح شده بود، به مرحله سیاست‌گذاری علمی کشور رسید و به تأسیس نهادهایی انجامید که هدف خود را ساخت علوم انسانی و اجتماعی اسلامی قرار دادند. در این شرایط، علوم انسانی در نهادهایی آموزشی حفظ شد. اما همواره در معرض سیاست‌گذاری‌هایی بود که خواستار اسلامی کردن این علوم بودند (عطاس، ۱۳۷۴، ص ۹۵). این دوره، با تحول موقعیت اسلام در کشورهای اروپایی همزمان است. تحولی که اسلام را دیگر نه صرفاً به عنوان یک دین، ایدئولوژی یا نیروی سیاسی، بلکه خصوصاً به یک واقعیت جامعه‌شناختی در کشورهای اروپایی بدل کرده است. در واقع، ساخت و غایت اسلامی‌سازی علوم انسانی را می‌توان این‌گونه نمایش داد:

شکل ۵: غایت اسلامی‌سازی علوم انسانی



۳. بومی‌سازی بر اساس سه شکاف ایدئولوژی، اسلام و علم جهانی - علم بومی

در ایران، اسلامی‌سازی شکل خاصی از بومی‌سازی تلقی می‌شود که در دهه ۱۹۸۰ رواج یافت. این جریان سعی داشت علوم غیراسلامی را به شکلی اسلامی سازد و پس از انقلاب اسلامی نیز نهادهایی متکفل اسلامی‌سازی دانش شدند و آثاری در این باب منتشر کردند. اسلامی‌سازی مبتنی بر قرائتی حداکثری از دین است؛ به این معنا که هر آنچه که در دانش امروز یافت می‌شود، در دین نیز از آن سخن به میان آمده است. بنابراین می‌تواند اسلامی شود. قرائت حداکثری از دین، دارای مراتبی است و نکته بسیار مهم این است که اسلامی‌سازی، یکی از حیاتی‌ترین ارکان اسلام سیاسی محسوب می‌شود، به گونه‌ای که اسلام سیاسی را نمی‌توان بدون این فرض تصور نمود (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۶۹). نظریه‌پردازان اسلام سیاسی، که از دین تعبیری حداکثری دارند و با تجدد میانه خوبی

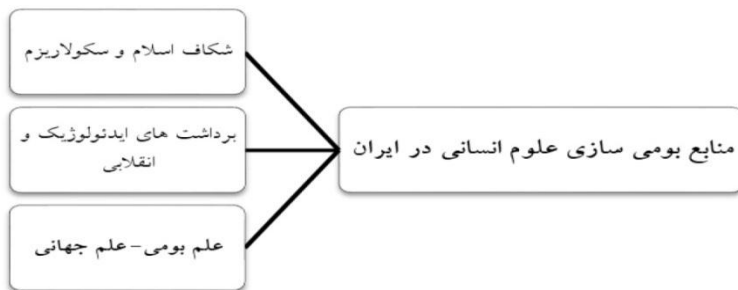
ندارند، این فرض را از قبل پذیرفته‌اند که اسلام در همه زمین‌های فوق استغناء دارد. مدعای معتقدان اسلامی‌سازی، می‌تواند شامل پیش‌فرض‌ها، روش و یا غایات دانش‌ها باشد. به تعبیر گفتمانی، باید دید چه میزان گفتمان اسلام سیاسی می‌تواند در راستایی اسلامی‌سازی و بومی‌سازی دانش، از دیگر گفتمان‌ها وام بگیرد. می‌توان برای رهیافت بومی‌سازی در ایران، شاخصه‌های ذیل را نام برد. عناصری که شاید ساختاربنندی و نیاز به رهیافت بومی‌سازی، در مواجهه با آنها شکل گرفته است:

بومی‌گرایی، نوعی واکنش در مقابل دیگر(غرب توطئه‌گر) است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در ابتدال و عقب‌ماندگی ما نقش دارد. در این صورت، بومی‌گرایی نقیض غرب‌گرایی است.

مرکزیت بومی‌گرایی، نظام سیاسی و دولت است. عاملیت بومی‌گرایی، نمی‌تواند طبقه متوسط که کار فکری می‌کند، باشد؛ زیرا همین طبقه متوسط است که عامل غرب‌زدگی شده است و امکان سپردن سرنوشت علمی جامعه به او ناصواب خواهد بود.

حوزه اصلی بومی‌گرایی به جای فرهنگ، علم و دانشگاه می‌باشد؛ زیرا بر اساس تصور موجود همه غرب‌زدگی، در نبود یک نگاه جامع نسبت به جامعه خویش شروع می‌شود. این نوع برداشت از بومی‌سازی علوم انسانی را می‌توان این‌گونه نیز نمایش داد:

شکل ۶: برداشت‌های مختلف از بومی‌سازی علوم انسانی در ایران



قابلیت‌های علوم انسانی بومی در راستای تمدن‌سازی اسلامی

علم بومی در صورت تحقق، قابلیت‌هایی را آشکار می‌سازد که بسیار قابل توجه است. این قابلیت‌ها را می‌توان در جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار داد که عبارتند از:

۱. استخراج ظرفیت‌های ناشناخته یک فرهنگ

علم بومی، علمی که بر بستر درون‌مایه‌های فرهنگی شکل می‌گیرد و در واقع ظرفیت‌های ناشناخته یک فرهنگ را آشکار می‌سازد. باور و دیدگاه‌های فرهنگی به نحوی در ساختار و هویت علمی، که بر بستر آن می‌رود، جلوه‌گر می‌شود. این نکته در مورد علوم معاصر غربی نیز صادق است.

۲. نوآوری

یکی از مهم‌ترین قابلیت علم بومی، نوآوری است. به دلیل تفاوت‌های فرهنگی زیرساز نسبت به آنچه که در علم غربی بوده، علم بومی برخاسته از فرهنگ اسلامی، می‌تواند راه‌های تازه را در علم‌ورزی بگشاید. این نوآوری، می‌تواند به دو صورت خرد و کلان آشکار شود (باقری، ۱۳۸۹، ص ۱۷۷). نوآوری خرد، در ضمن همان فرآیندی رخ می‌دهد که عطاس آن را بومی کردن علم یاد می‌کرد (عطاس، ۱۳۷۴، ص ۱۶). در نوآوری خرد، تغییرات کم دامنه‌ای در علم غربی صورت می‌گیرد تا آن را با شرایط فرهنگی و اجتماعی کشورهای جهان سوم هماهنگ سازد (که دور از دسترس نیست). نوآوری کلان، هنگامی رخ می‌دهد که چیزی از نوع تغییر پارادایم به مفهومی که تامس کوهن در نظر داشت اتفاق افتد. اگر زمینه‌های فرهنگی کشورهای جهان سوم و جهان اسلام، بتوانند طرحی متفاوت فراهم آورند و نظریه‌های با تفاوت بنیادی نسبت به آنچه در علم غربی مطرح شده پیشنهاد کند، این‌گونه نوآوری کلان خواهد بود.

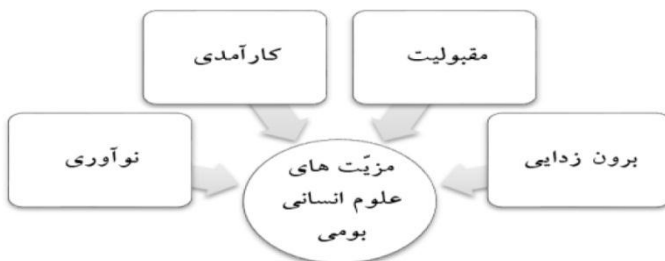
۳. کارایی و کارآمدی

قابلیت دیگری که در علم بومی می‌توان سراغ گرفت، کارآمدی در شناخت و حل مسائل بومی است. علم بومی، بر حسب این قابلیت خود در مقابل آنچه غربی‌سازی نامیده شده، مقاومت می‌کند و می‌کوشد بدون تعمیم، آنچه در نظریه‌های علمی معاصر مطرح شده است، به شناخت مسائل بومی و ارائه راه‌حل‌های متناسب با این مسائل بپردازد و در جهت حل و فصل آنها اقدام کند.

۴. مقبولیت علم بومی

از دیگر ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی که برای علم بومی می‌توان برشمرد، مقبولیت آن است. ویژگی سازگاری علم بومی با شرایط محیطی، اجتماعی و فرهنگی جامعه موجب پذیرش و اقبال به آن از سوی مردم آن جامعه خواهد شد. مقبولیت علم بومی، مزایای و آثار مثبتی در جهت توسعه، گسترش و ترویج آن علم در جامعه دارد.

شکل ۷: ویژگی‌ها و مزیت‌های استخراج علوم انسانی بومی جهت تمدن‌سازی نوین اسلامی



نتیجه گیری

آگاهی تمدنی، مجموعه کوشش‌های فکری و معنوی کسانی است که تمامیت فرهنگ و معرفت خود را از نو تفسیر می‌کنند و موقعیت گذشته، حال و آینده آن را بر می‌رسند. افزون بر این، مفسران و شارحان این آگاهی سعی دارند، ارزش‌ها و یافته‌های خود را ترویج دهند و از محدوده مشخصی فراتر بروند. همچنین، آگاهی گروهی را به سطح آگاهی جمعی و فراگیر در یک دوره تاریخی برسانند. تمدن‌هایی که از این آگاهی چشم‌پوشند و فقط از آثار تمدن‌های غالب بهره بگیرند، در نهایت از خود خواهند گذشت و به چیزهایی تن خواهند داد که محصول تمدنی دیگر است. در این حالت، عنصر تحرک بخش تمدن خودی از حرکت باز می‌ایستد. تمدنی که به آگاهی تمدنی دست نیابد، نمی‌تواند به بقاء خود امیدوار باشد، تحصیل تکنولوژی و تحصیل روش‌های جدید زیستی، چنانچه بر عنصر آگاهی تکیه نزند و از شرح مجدد فرآورده‌های تمدن‌های دیگر باز بماند، موقعیت و مقام خود را نسجد و به تقلید آسان بسنده کند، از صحنه نقش‌آفرینی در مقیاس فرهنگ جهانی دور می‌گردد. تمدن‌ها هویت مستقل دارند و داشتن آن، به عنوان تکیه‌گاه یک ضرورت است؛ زیرا بینش و منش ناشی از آن، به هویت شکل می‌دهد. در عین حال، یافتن تکیه‌گاه می‌تواند به حفظ و احیاء تمدن کمک کند. هویت حفظ شده از گذشته می‌آید؛ زیرا بینش گذشته است که به هویت و منافع موجود شکل داده و می‌تواند با تغییر بینش لازم، برای در انداختن طرحی نو در تعارض قرار گیرد. به هر صورت، نقد خردمندانه گذشته، که سکوی پریدن فردا باشد، می‌تواند مبنای تغییر بینش لازم برای در انداختن طرحی نو باشد. از این رو، پس از بیان ضروریات و الزامات بومی‌سازی، علوم انسانی نیازمند ارائه رهیافت بومی‌سازی این دانش در چارچوب قواعد مشخص، معین و سنجیده می‌باشد.

برای تحقق تمدن نوین اسلامی، بومی کردن علوم انسانی به عنوان یک زیربنای بنیادین نظریه‌پردازی و تئوری‌سازی لازم و ضروری است. این مهم، به دلیل نقش مهمی است که این علوم در ساختارهای مختلف جامعه اعم از این فرهنگ، سیاست، حقوق، اقتصاد، آموزش و... ایفاء می‌کنند و نوع جهان‌بینی افراد آن جامعه به این ساختارها را مشخص می‌سازد. در این راستا، ابتدا باید تعاریف، چارچوب‌ها و اهداف را مشخص کرد، موانع را بررسی نمود، ضروریات و الزامات را توضیح داد. آن‌گاه ویژگی‌ها، وظایف و مزیت‌هایی که علوم انسانی بومی برای جامعه اسلامی در جهت نیل به تمدن نوین اسلامی دارد را تبیین نمود و برای تحقق آن تلاش کرد.

منابع

- افتخاری، اصغر، ۱۳۹۱، **بیداری اسلامی در نظر و عمل**، تهران، دانشگاه امام صادق ع.
- اکبری، محمدعلی، ۱۳۸۴، **دولت و رسانه کتاب در ایران معاصر**، تهران، علمی فرهنگی.
- باقری، علی اکبر، ۱۳۸۹، جامعه مدنی و مفاهیم دینی از دیدگاه قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار ع، تهران، نذیر.
- برزگر، خدیجه، ۱۳۹۰، وظایف متقابل حوزه و نظام اسلامی از دیدگاه امام خمینی ع، قم، ولاء منتظر.
- بهنام، جمشید، ۱۳۸۲، **تمدن و تجدید**، تهران، نشر مرکز.
- تاجیک، محمدرضا، ۱۳۸۳، **گفتمان، یادگفتمان و سیاست، تهران**، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- جر، خلیل، ۱۳۹۱، **فرهنگ لاروس**، ترجمه حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر.
- جمشیدی، محمدحسین، ۱۳۹۱، «بنیادهای فرهنگی معرفتی بوم‌سازی نظریه‌ها در علوم انسانی»، **معرفت فرهنگی اجتماعی**، سال ۳۳، شماره ۱۹۸، ص ۲۸-۵.
- حسینیایی، فاطمه، ۱۳۹۴، «فرآیند تحقق تمدن نوین اسلامی از منظر مقام معظم رهبری» **پنجره**، ش ۲۵۸، ص ۸۰-۷۷.
- حشمت‌زاده، محمدباقر، ۱۳۸۵، **مسائل سیاسی علم سیاست**، تهران، کانون اندیشه جوان.
- حقیقت، صادق، ۱۳۹۱، «آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی در ایران»، **راهبرد فرهنگ**، سال ۵، ش ۱۹، ص ۸۵-۶۵.
- روان، امیر، ۱۳۸۵ «ضرورت تحول ساختار در ساز و کار وزارت آموزش و پرورش با رویکرد علمی و اصولی»، رسالت، ش ۵۸۹۲.
- زمخشری، ابوالقاسم محمد، ۱۹۷۹، **اساس البلاغه**، بیروت، دارصادر.
- سجادی، عبدالقیوم، ۱۳۸۳، **مبانی تخریب در اندیشه سیاسی اسلام**، قم، بوستان کتاب.
- شرفی، محمدرضا، ۱۳۹۲، پاسخ به سؤالات نسل جوان؛ پاسخ به سؤالات دانش‌آموزان، دانشجویان، جوانان و نوجوانان، تهران، تزکیه.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۳، **مبانی علوم انسانی اسلامی**، تهران، آفتاب توسعه.
- عزیزی، نعمت‌الله، ۱۳۸۷، «بررسی چالش‌ها و نارسایی‌های تحصیلات دانشگاهی در حوزه علوم انسانی؛ تأملی بر نظرات دانشجویان» **آموزش عالی ایران**، دوره اول، ش ۲، ص ۲۹-۱.
- عطاس، محمد تقی، ۱۳۷۴، **درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی**، تهران، دانشگاه تهران.
- فاضلی، نعمت‌الله، ۱۳۸۹، **گفتمان مسئله بومی: مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی**، تهران، جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم با همکاری انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- قربانی، زین‌العابدین، ۱۳۷۴، **علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین**، ج پنجم، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
- کرمر، جوئل، ۱۳۷۵، **احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی**، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- گوردن، کریستوفر و مانده، ۱۳۸۱، **دیدگاه‌های اروپایی درباره سیاست فرهنگی**، ترجمه هادی غبرایی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- محمدی، مجید، ۱۳۷۴، **دین‌شناسی معاصر**، تهران: قطره.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، **علم و دین؛ رابطه، مرزهای دلالت و انتظارات حوزه و دانشگاه**، مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

مصطفی نژاد، عباس، ۱۳۸۸، *مبانی علم اقتصاد و سیاست*، تهران، شریف.

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، صدرا.

معین، محمد، ۱۳۷۵، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر.

منصور نژاد، محمد، ۱۳۸۵، *دین و هویت*، تهران، مؤسسه مطالعات ایران.

موحد ابطحی، محمدتقی، ۱۳۸۵، گزارشی از همایش بومی و اسلامی سازی علوم انسانی؛ تأثیر بومی سازی علوم انسانی در پیشبرد نهضت تولید علم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۷۹، *تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

نصری، قدیر، ۱۳۸۷، *مبانی هویت ایرانی*، تهران، تمدن ایران.

ولایتی، علی اکبر، ۱۳۸۴، *تاریخ و تمدن اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.

اسفندیاری، شهاب، ۱۳۹۰، تولید علم به زبان بین المللی، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی: <http://www.ihcs.ac.ir>

Mayor, Federico(1989), culture and the University, Higher Education in Europe :vol.xiv, No 1.

Pettinari, P(2002), Indigenous knowledge and Development, International Affairs Review.vol, x1.